



# محمود طرزی

نصیر بہام

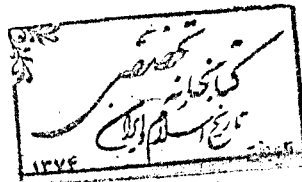
علم و عرفان ، چنان نور نیر درخشان خالق کون و مکانست که  
 هرگاه پرتو تابش مهر نیر ضیا افشانند ، بريك ملك و ملتى و يا قوم  
 و هيئتى انتشار انوار و ايشار فيض آثار خودش را مبذول و رايجان  
 نمايد ، ظلمت تيره درون تاريك دل نادانى و گمراهى و دهشت بلامقرون  
 جهالت منزل شقاوت و بيراهى ، از آن ملك و ملت و قوم و هيات. و داع  
 ابدى گفته ، انوار ملانيت و سعادت و فيوضات راحت و نعمت ، هر طرف  
 آن هيئت و ملت را فرا ميگيرد . (محمود طرزي) .

شماره ۱۲ سال اول ، حمل ۱۲۹۱ ، سراج الاخبار افغانيه .

انتشارات كميتۀ دولتي طبع و نشر ج ۱۰  
 مطبعۀ دولتي



# مجموعه طواری



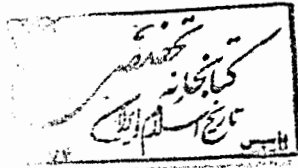
نصیر سها م



نام کتاب : محمود طرزی  
نویسنده : نصیر سپام  
سال : ۱۳۶۷  
شماره : ۲۱۶  
موضوع : شکریه ندیم  
تیراژ : ۲۰۰۰  
محل چاپ : مطبعه دولتی







### تذکر

چیز جدیدی بر زندگی محمود طرزی نوشتن کاریست دشوار ، زیرا اهل خبره و دانشمندان کشور در گذشته تحقیقات فراوانی در این زمینه انجام داده و آثار زیادی نگاشته اند . و بالنتیجه او را دانشمندی گفته اند که تگورتیزبوی فکر و اندیشه اش نه در بخش معینی از علم و معرفت ، بلکه به هر سوئی از این میدان تاخته ، و بهره از خود بسجا گذاشته .

محمود طرزی بمثابة نویسنده آگاه و روشمند و ژور نالیست توانمند مشعل علم و دانش را در کشور فروزانتر ساخته و تازه نهال جنبش مشروطیت را که می خشکید مجدداً بارور ساخت . درین مختصر که سعی بعمل آمده تا از گوشه های گوناگون زندگی محمود طرزی چیز چیزی در چند برگ نوشته شود ، آرزومندی وجود دارد تا این برگها شناختنامه کوتاهی از چهره پر درخشش این بزرگ مرد تاریخ کشور ما باشد .

ن - سهام



«هر قوم به زبان خود ، هر زبان به ادبیات خود زنده میماند» .

محمود طرزی



## شرح حال

بزرگ مرد اندیشه و قلم محمود طرزی روز چار شنبه اول سنبله ۱۲۴۴ هـ ش مطابق اول ربیع الثانی ۱۲۸۲ هـ ق یا بیست و سه اگست ۱۸۶۵ م در شهر غزنین در نزد یکی های مرقد محمود غزنوی، دیده به جهان گشود، و از همین سبب او را محمود نام کردند.\*

در مورد تاریخ تولد محمود طرزی نظری وجود دارد که گویا در سال ۱۲۸۴ هـ ق پایه عرصه وجود گذاشته است این مطلب در کتاب «دیدنی ها و شنیدنی های محمود طرزی نیز تذکر رفته است. اما بنابر دلایلی که وجود دارد سنه ۱۲۸۲ هـ ق محقق تر به نظر می رسد.\*

پدر محمود طرزی غلام محمد خان طرزی در کوچه باران کابل زنده گی میکرد. پدر کلان وی رحمدل خان (متوفی ۱۲۷۵ هـ ق) از جمع پسران سردار پاینده محمد خان بارکزایی است که در قسمتی از قندهار حاکم بود.

---

\* به روز غرماه ربیع الثانی بود

که آمد آن گل نورس به بوستان شهور

چو کرد اختر سعدش طلوع در غزنین

نهاد نام گرامیش را پدر محمود

\*\*جهت معلومات دقیقتر رجوع شود به ص ۸۱۸ کتاب مجموعه مقالات محمود طرزی درسراچ الاخبار.

روزگار کودکی طرزی مصادفاست با عهد امیر شیر علی خان. این دوران برای محمود دورانی بوده پر از عیش و تنعم که تصویر خوبی از آنرا میتوان در کتابش «دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها» مشاهده کرد. پدر محمود طرزی در دورانی امیر عبدالرحمن از مقررین دربار بود و محمود نیز گاه‌گاه با پدر به دربار میرفت و امیر او را گرامی میداشت. با اینکه نو جوانان شانزده ساله بی بیش نبود. رهبری يك گروه كوچك سپاه به وی سپرده شد.

دیروقتی از حکمرانی امیر عبدالرحمن نگذشته بود که در اثر تحریکات انگلیس‌ها مخالفت‌هایی میان او و سردار ایوب خان ایجاد شد. درین میان سر دار غلام محمد طرزی جانب ایوب خان را داشت، با استفادۀ از همین زمینه گروهی از افراد علیه طرزی به تفتین و توطئه پرداختند و کار به جایی کشید که در آغاز زمستان ۱۸۸۱م سر دار غلام محمد خان به اتهام اینکه با مخالفان امیر مکاتبه داشته است، در قندهار زندانی گردید و متعاقباً در توافقی با انگلیس‌ها حکم مصادره اموال و تبعید طرزی، همراه با خانواده اش، صادر شد. محمود طرزی يك زوجه افغانی از خوزیانی داشت که در جوانی از جهان رفت و يك طفلی هم که از وی داشت در همان کودکی دیده از دنیا فرو بست. بعد از سال ۱۸۹۱م با دختر شیخ محمد صالح ا ز اهل شام ازدواج نمود.

## تخصصیات

پدر محمود طرزی چون خود اهل مطالعه، شاعر طبیعت، خطاط، نقاش و ارادتمند اهل عرفان بود، از همان آغاز کودکی محمود، بر تعلیم و تربیتش توجه فراوان داشت. همچنان که محمود خود گفته، نخستین آموزگار وی پدرش بود و در زندگانی او چنان مقام بزرگی داشته که وی. «چون پرگاه در پیش کهربا بود». دو مین معلم محمود طرزی آخندزاده ملامحمد اکرم هوتک بود که از دوران الفبا خوانی تا روزگار جوانی اش در شام او را یاری میرساند، و بعد از پدرش او بود که دقیقاً کلیه درهنمای علم و معرفت آنوقت را به دست طرزی داد. محمود طرزی در جوانی صرف و نحوه عربی را آموخته با اشعار بیدل و مثنوی معنوی آشنا می‌گردد. لازم پیدا نمود که بعداً وی شخصاً به مطالعه پرداخته و تحصیلاتش را در رشته‌های ادبیات، سیاست، حقوق، اجتماعات و مبادی علوم طبیعی ادامه داد تا سرانجام «نویسنده و مترجم و سیاستمدار مدبر و شاعر وطن خواهی برآمد و بسا کتب به زبان دری تألیف یا ترجمه کرد.»

محمود طرزی به هدایت پدرش سید جمال الدین افغانی را که از اروپا به استانبول آمده بود ملاقات نمود. دیدار سید بر محمود تأثیرات عمیقی بجا گذاشت.

درین مورد طرزی گفته است:

«علامه یک معدن عرفان بود، این هفت ماهه مصاحبت، به قدر هفتاد ساله سیاحت در بر دارد»\*

---

\* مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار ص ۱۵

بعد از آنکه فرمان تبعید خانواده طرزی صادر شد محمود نیز با قاضی به سفر پرداخت. او با اینکه بیشتر از هفده سال نداشت، در هر کجایی که مسکن گزین شد ولو رندك روزگاری هم بود، از آن بهره برداشته و در تحصیل علم کوشیده است.

از جنوری ۱۸۸۲ که آغاز سفرهای محمود بوده تا سال ۱۸۸۵ (دوره تبعید در هندوستان)، گذشته از اینکه بهره کافی از ادبیات گرفت، زبان اردو را نیز آموخت.

در تابستان همین سال سردار غلام محمد طرزی با فامیل به منظور زیارت بیت الله راهی بغداد گردیده و بعداً در دیار شام مسکن گزین گردیدند. محمود طرزی در بغداد به آموزش زبان ترکی پرداخت و آنرا چنان نیک آموخت که ترکا ن گاهگاهی گمان ترك بودن بروی میبردند. او بعد از گزیدن اقامت در شام زبان عربی را نیز فراگرفت. طرزی زبان فرانسوی را نیز تا حدود آموخت.

در سال بیست و ششم زندگی اش طرزی به همراهی پدر به استانبول سفر کرد، که شرح آنرا در کتاب «سه قطعه» به خوبی میتوان یافت. پس از استانبول، پدر و پسر، به دیار مصر روی آوردند و از آنجا پدر طرزی به زیارت خانه خدا رفت و محمود به دمشق عودت کرد.

در جمع شهر هاییکه محمود روزگار تبعید را در آنان سپری مینمود شام از همه برایش دلپذیرتر بوده، و به آن «شام جنت مشام» میگفت و شاید هم به همین دلیل با یکی از اهل همان شهر ازدواج نمود.

در دسامبر ۱۹۰۰م هنگامیکه محمود بیشتر از ۳۵ سال نداشت و پدرش غلام محمد طرزی در حالیکه سخت آرزوی دیدن وطن را در دل می پرورانید در غربت از وطن، دیده از جهان بست. و پس از آن سرپرستی اهل خانواده به عهده محمود گذاشته شد:

طرزی پس از مرگ امیر عبدالرحمن به فکر عودت به وطن افتاد و در  
 فبروری (۱۹۰۳ م ۱۲۸۰ ش) با موافقت حکومت عثمانیه به کابل  
 آمد و مدت ۹ ماه در وطن باقی ماند. درین جریان با امیر حبیب الله  
 هم صحبت شده و پیشنهاد دعوت متخصصین ترکی را به وی داد که  
 مورد پذیرش امیر قرار گرفت. بعد از گذشت نه ماه امیر به طرزی  
 وفامیلش اجازه بازگشت به وطن داد. محمود به دمشق رفته بعد از  
 ۲۳ سال تبعید در سال ۱۹۰۵ م با تمام عایله پدری اش به میهن باز  
 گشته و در ده افغانان کنونی مسکن گزین گردیدند.

محمود طرزی از آغاز جوانی همزمان با اینکه به صورت پیگیر  
 به مطالعه و تحقیق می پرداخت ، به نوشتن آغاز کرد. وی در سفریکه  
 با پدر در شهرهای مختلف هند نموده بود ، از جانب اهل ادب و  
 فضل آنجا مورد تحسین و تمجید فراوان قرار گرفت. طرزی در دوران  
 مهاجرت ها و تبعید و همچنان بعد از برگشت به وطن آثار زیادی از خود  
 بجا گذاشته سعی کرد کتبی در علوم و فنون مختلفه یا خود بنویسد  
 و یا ترجمه نماید که در اینجا برخی از آنها را فهرست مینمایم.

۱- مجموعه صنایع: گزیده اشعار استادان سخن که در سال ۱۳۰۰  
 (۱۸۸۳ م) در کراچی آنرا به اتمام رسانیده است.

۲- منتخبات غلام محمد طرزی به خط محمود: منتخب اشعار دیوان  
 غلام محمد طرزی که در سال ۱۳۰۴ ق (۱۸۸۶ م) کار کتابت آن  
 در شام تکمیل گردیده است. این اثر را محمود طرزی بعد از اینکه  
 یوونن بر گشت به برادرش عبدالخالق هدیه کرد.

۳- مجموعه اخلاق: در مورد این اثر طرزی خود چنین گفته است:  
 «چون این بنده کم بضاعت قلیل المعرفت، محمود بیگ افغان  
 درانی نسب از وطن مألوف آواره گردیده... لسان عذاب البیان ترکی

را آموختم و کتبی که به این لسان طبع و نشر گردیده مطالعه نمودم . به جز رمه‌ذیب ا خلاق و علو میت افکار و تفهیم انسانیت چیز دیگر به نظر نیامد ، لذا خواستم تا اثری بگذارم و کتابی تألیف کنم . پس از کتاب اخلاقیه و حکمیه ، بعضی سخنان مفید و مرغوب که در تمهیدب اخلاق بکار است جمع نمودم و به اسم «مجموعه اخلاق» مسمی گردانیدم .» \*

۴- دیباچه دیوان سردار غلام محمد طرزی : که به هدایت پدرش غلام محمد خان طرزی ، آنرا تحریر نموده است .

۵- سیاحت نامه در سعاده : شرحی است از سفر استانبول . این اثر به طبع نرسیده و متن کامل آن نیز در دست نیست . فصلی از این اثر در کتاب «از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی» زیر عنوان «یک شبی در بوغار دلنوار گذشتانده ام» آمده است .

۶- سیاحت سه قطعه روی زمین : این اثر در سال ۱۳۳۳ (۱۹۱۵م) در مطبعه عنایت کابل در ۶۷۳ صفحه به طبع رسیده است .

۷- از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی : در مقدمه این اثر آمده که این مجموعه قسمت اول کتاب دبستان معارف (۱۸۹۰م) میباشد و اضافه گردیده که «دبستان معارف ما نخواست که از حسن و جمال ادبیات محروم بماند و اینست که قسم ادبیات آنرا جداگانه یک اثری ترتیب دادم و اسم آنرا از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی ( گذاشتم . ولی چنان گمان نشود که سراسر از خط و خالومی و محبوب بحث خواهد راند نی : اکثر از آثار نشریه ادبیه جدید تشکیل یافته است .» \*\*

این اثر از جمع آثار چاپ شده طرزیست که در سال ۱۳۳۱

\* مقالات محمود طرزی در سراج - الاخبار افغانیه ۹۷-۱۲۹۰ش  
ص ۸۳۸ .

(۱۹۱۳ م) در مطبعه عنایت به طبع رسیده است.

۸- روضه حکم: بخش دیگریست از کتاب دبستان معارف که در سال ۱۳۰۸ ه.ش در دمشق و شام جمع آوری و تألیف شده و در سال ۱۳۳۱ در مطبعه عنایت در کابل به زیور چاپ آراسته گردیده است. این اثر همچنانکه خود طرزی گفته:

((... اثری تألیف (نموده) که مقصد و موضوع آن منحصر به يك علم و فن نبی بلکه از هر گونه کلام خوب و هر نوع سخنان مرغوب اخلاقی ادبی، علمی، فنی، سیاحات، حکایات و غیره ناطق و باحث بوده ...)) \*

۹- تلخیص حقوق بین الدول: در مورد این اثر گفته شده که در سال ۱۳۱۵ (۱۸۹۷ م) از زبان ترکی به دری ترجمه گردیده و به امیر عبدالرحمن خان اهدا شده است. این اثر به چاپ نرسیده و نسخه خطی آن نیز در دسترس نیست. \*\*

۱۰- مطالعات صحیبه: کا ترجمه این اثر را محمود طرزی از زبان ترکی به دری در (۱۸ رجب ۱۳۱۸) ۱۹۰۰ م به اتمام رسانیده است. اثر متذکره قبلا از زبان یونانی به ترکی ترجمه گردیده بود. کتاب مطالعات صحیبه را محمود طرزی بعد از عودت به وطن توسط کاتبی خطاطی نمود که تاکنون به همان شکل خطاطی شده باقیمانده و چاپ نگردیده است.

۱۱- سوانح زندگی: این اثر در جنوری ۱۹۰۸ به خواهش یکی از

---

\* مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانستانیه ص ۸۴۴.

\*\* همان اثر ص ص ۴۲-۴۳.

دوستان طرزی ، به زبان ترکی نگارش یافته است . اثر متذکره (در اسد ) سال ۱۳۵۵ بو سیله عبدالوهاب طرزی ترجمه گردید .  
۱۲- رساله اغذیه وطبخ : این اثر نیز از زبان ترکی ترجمه گردیده ولی کار ترجمه آن به پایه اکمال نرسیده .

۱۳- معلم حکمت : این اثر شامل ۱۰۴ صفحه بوده در سال ۱۹۱۶ چاپ شده و به گفته طرزی درین اثر صحبت از آسمان ، زمین ، هوا و رطوبت و بخار ، شبنم ، ابرو باران و آب ، برای طالبان علم است .

۱۴- سیاحت دورا دور زمین در هشتاد روز : در سال (۱۳۳۰ هـ.ق ۱۹۱۲ م) از زبان ترکی به ترکی ترجمه گردیده شامل ۲۷۶ صفحه میباشد . بعداً این اثر از روی متن درری به عربی نیز ترجمه شده است .

۱۵- سیاحت در جو هوا : شامل ۲۱۹ صفحه بوده در سال ۱۳۳۱ ق (۱۹۱۳ م) ترجمه شده است .

۱۶- بیست هزار فرسخ سیاحت در زیر بحر : یکسال بعد از سیاحت در جو هوا ، محمود طرزی به ترجمه این اثر همت گماشت . اثر شامل ۳۶۲ صفحه میباشد .

۱۷- جزیره پنهای : از روی متن ترکی ترجمه شده و در سال ۱۳۳۲ ق (۱۹۱۴ م) به چاپ رسیده است . اثر در برگیرنده ۴۸۰ صفحه میباشد .

۱۸- تاریخ حرب : ترجمه تاریخ جنگ روس و جاپان (۱۹۰۴ - ۱۹۰۵ م) است که در چار جلد تهیه شده . دو جلد اول و دوم در سال ۱۳۳۴ ق (۱۹۱۶ م) از چاپ برآمده و دو جلد دیگر یکسال بعد به چاپ رسیده است .

محمود طرزی ترجمه این کتاب را بنابه خواهش امیر حبیب الله در سال ۱۹۱۰ قبل از آغاز نشر سراج الاخبار در دارالترجمه ترکی تکمیل کرده بود .

۱۹- پراگنده : مجموعه شعر ی محمود طرزی است که در سال ۱۹۱۵ (م ۱۳۳۳ ق در مطبعة عنایت به چاپ رسیده است . درین مجموعه اشعار طرزی از سال ۱۸۹۶ الی وقت چاپ اثر گنجانیده شده .

۲۰- دیدنی ها و شنیدنی ها : زندگی نامه و خاطرات محمود طرزی است که در هشت باب تنظیم شده است .

علاوه از آثاریکه تذکره شایان رفت آثار دیگری نیز بشکل چاپ شده و چاپ نشده از محمود طرزی وجود دارد . که ثبت همه آنها درین رساله مقدور نبود .\*

طرزی در فعالیت های علمی و فرهنگی اش پیوسته يك هدف داشته و آن روشن ساختن اذهان عامه و تجهیز آنان به سائقه علم و فرهنگ بوده است .

اوبه خوبی میدانست آنچه انسان را از حیوان تفریق میدهد عقل و منطق است و ((صیقل آینه عقل و منطق)) علم و معرفت است و ((منبع و مخرج)) علم و معرفت ((مکاتب و مدارس)) به همین دلیل سعی مینمود تا از طریق نوشته هایش ارزش علم را توضیح نموده و مردم را به فراگیری آن دعوت نماید . او گفته است که :

علم و عرفان چنان نور منیر خالق کون و مکا نیست که هرگاه پرتو تابش مهر منیر ضیا افشانش بر يك ملك و ملتى و یا قوم و هیئتی انتشار انوار وایشار فیض آثار خودش را مبدول و رایگان نماید ، ظلمت تیره درون تاریك دل نادانی و گمراهی ، و دهشت بلامقرون جهالت منزل تفاوت و بیراهى ، از آن ملك و ملت و قوم و هیات وداع ابدی گفته ، انوار مد نیت و سعادت و فیوضات راحت و نعمت ، هر طرف آن هیات و ملت را فرا میگیرد .\*\*

---

\* برای اطلاعات بیشتر از آثار محمود طرزی مراجعه شود به کتاب مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار .

\*\* سراج الاخبار افغانستانیه شماره ۱۲ ، سال اول ، اول حمل ۱۳۹۱ .

محمود طرزی در اشعارش نیز توجه به علم و معرفت را از یاد  
بهرده است. یارها در مورد مکتب، علم و معارف طبع آزمایی کرده  
و شعر سروده است چنانکه درین پارچه میبینیم.

«و معارف گلستانی دان که ریحانش بود تحصیل  
معارف عند لیلی خوان که الحانش بود تحصیل  
اگر اهل معارف بگذرد باقی بود نا مش  
حیات جا ودان علمست و بر هانش بود تحصیل  
می بزم معارف میدهد از جهل آزادی  
خسارات دیده گانرا رفع خسرانش بود تحصیل  
معارف شد غذای روح و جای آن بود مکتب  
جها لت درد بی درمان و درمانش بود تحصیل  
معارف جمع آگاهی بو داند ز زمان ما  
که از شر جهالت ها نگهبانش بود تحصیل  
بیا (محمود) از فیض معارف تازه کن جانرا  
بنای قصر جان عرفان و ارکانش بود تحصیل»<sup>۵۷</sup>

در شعر محمود طرزی نه تنها مسایل تربیتی بازتاب یافته بلکه  
آنا بسامانی های درون جامعه نیز بر شمرده شده و راه بیرون رفت  
از آن بر ملا شده است. طرزی در نوشته هایش چه نظم بوده چه  
نثر هر گاه کمبودی در جایی دیده عاجل بر آن انگشت انتقاد گذاشته  
است. حالا این انتقاد به کسی متوجه بوده و به هر کسی بر میخورد

به نقل از کتاب از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی نوشته  
محمود طرزی ص ۵۸.

مثلاً و قتی می گوید: «بس است صید بوده بطرف  
کشزارها...» \* این حرف مستقیماً به امیر وقت برمیخورد زیرا یکی  
از بازیها و سرگرمی های موافق طبع امیر حبیب الله خان، بوده باوی  
و شکار آن بود.

محمود طرزی در سرایش شعر بدین باور بوده که نباید مفا هیم را  
در لابلای تشبیهات و استعارات گم کرد. خوب است تا صاف ساده و  
روان و به زبان سیلیس حرف راچه نشر باشد و چه نظم، بیان کرد شاید  
هم به همین علت در اشعار طرزی، که بیشتر در مجموعه شعری اش  
(پراکنده) جمع شده، صنایع ادبی را کمتر میتوان دریافت. به هر حال  
اگر در شعر طرزی صنایع ادبی کمتر به نظر میخورد مسایل اجتماعی  
و زنده گی فراوان است. اوسعی نموده سروده هایش آینه تمام نمای  
زندگی بوده و از حقایق درون جامعه الهام بگیرد. حقایقی مربوط به  
زندگی مردم ما:

|                                  |                           |
|----------------------------------|---------------------------|
| شبی بود تاریک چون زلف یار        | ز يك جنگلی مینموم گزار    |
| چه جنگل، مهیب و مخوف و سیاه      | درختان سروش چو عفريت سار  |
| زمین پر زخون و هوا پر دمه        | بهر سو جسد های خونین نثار |
| به ترس و به لرز و به اندوه و فکر | به آهستگی میشدم رهسپار    |
| رسیدم به يك معتبر سهمگین         | ز اندیشه و غم شدم بی قرار |
| ز بیم و ز اندوه و درمانده گی     | نشستم که یکدم شوم رستگار  |
| نیاسوده بودم دمی از تعب          | که شد حالتی دیگری آشکار   |
| صدای حزینی بگوشم رسید            | که میگفت با نالش زار زار  |
| شهیدان ظلم فرنگیم ما             | بخون وطن لاله رنگینم ما   |

\* این پارچه بصورت مکمل در کتاب «پراکنده» مجموعه شعر های  
محمود طرزی آمده است.

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| به حیرت شدم کین صدا از کجاست  | چه جایست اینجا که بس غم فراست  |
| که باز آن صدا باغم و ناله گفت | که این «روم یلی» ملک اجدادماست |
| زن و مرد و پیرو جوان بی گناه  | همه گشته قتل عامیم راست        |
| اگر پرسی از قاتل ما که کیست   | ز صرب ز یونان و بلغار یا ست    |
| و اگر از گنا هم پرسی که چیست  | به جز بغض دین فکر دیگر خطاست   |
| نه عسکر بدیم و نه تیغی زدیم   | چرا کشته گشتیم حیرت رواست      |
| هزاران اسف کاش خورد و کلان    | همی بودمان حاضری چون دغا است   |
| به غفلت بدیم بگشتیم خویش      | بلی خود کشی راهمین یک جزا است  |
| شهیدان ظلم فر نگیم ما         | به خون وطن لاله رنگیم ما       |

از ین صورت محزون از ین خوش بیان

بگرد آب غم غوطه خوردن روان  
 ز خود بی خبر بودن از جوش غم  
 که ناگاه دگر حالتی شدن عیان  
 سه کا لبد برآمد و زیرزمین  
 بندهیچ چیزی به جز استخوان  
 به پیش یکی لوحه سنگ مزار  
 رسیدند با ناله بافغان  
 شنیدم که گفتند بایکدیگر  
 که مارا چو کشتند این وحشیان  
 بیایید تا بهر اخلاف خویش  
 خصوصاً به اخوان افغانیان  
 و صیت نو یسیم و آگه کنیم  
 که غافل نبا شد از مکرشان  
 شهیدان ظلم فر نگیم ما  
 بخون وطن لاله رنگیم ما

## معارف

ای نو هوس علم دبستان معارف  
جهدی کن و میشو تو سخندان معارف  
جمع است معارف که شده جمع ز عرفان  
شو بهره‌ور از مفرد عرفان معارف  
گرفت معرفت حق بودت مقصد و اقدام  
این جنس بیابا بی تو بدکان معارف  
در آرزوی ثروت و سعودی دنیا  
باشد هوسست، یابی ز احسان معارف  
گر هر دو بود مقصدت ای معرفت آگاه  
یابی به خدا بار ز همیان معارف  
شد بی خردی ضد معارف تو بضد بین  
شناس بضد قدر نمایان معارف  
محمو شناسایی هر چیز دنیا  
معنی شده بر پایه اراکان معارف  
کسیکه در دل او نیست حب خاک و وطن  
محققست که او نیست نسل پاک و وطن  
رسول گفت که حب وطن ز ایمانست  
اگر تو مومنی در دل بگیر باک و وطن  
به حفظ و خدمت او لحظه مشوبی باک  
بنوش باده حب و وطن ز تاک و وطن  
چو گشت حب و وطن جای در دل ملت  
عدو به لرزه افتد میشود هلاک و وطن  
وطن به حب وطن قایم است و هم محفوظ  
که هست حب وطن تیر سهمناک و وطن

ز حق نیاز کنـــد عاشق وطن « محمود »  
که دشمنان وطن باد زیر خاک وطن

#### مکتب

مکتب بود که باعث فیض و سعادت است  
مکتب بود که ما حی جہل و غیاوتست  
مکتب بود که کرده تر قییدان دول  
مکتب بود که فیض ر بوده از آن ملل  
علمست جان و جسم بود دولت و وطن  
بیجان چسان تو زنده شماری تن و بدن  
مکتب بود که منبع علم است و جان و جسم  
مکتب بود که زنده گی آید از وبه اسم  
مکتب بود که هست روان بهر جان قوم  
مکتب بود که دور کند غافل و نوم  
عقل و ذکا و هوش به انسان چو شد عطا  
با آن بشدز فرقه حیوانیان جدا  
علمست بهر عقل و ذکا صیقل چلا  
بی علم عقل مانده چو یک گنگ بی صدا  
مکتب بود که موجد علم است و عقل و هوش  
مکتب بود که باز کند چشم و فکر و هوش  
مکتب بود که تر بیه و عقل از و بود  
مکتب بود که بر تری و فضل از و بود

#### خاک

هر چه میجویی بیابی بی سخن با فن ز خاک  
سیم وزر از خاک پیدا گشت وهم گلشن ز خاک

معدن سنگ ذغال و غاز و سیماب و نمك  
 اسرب وار زیرو مكس و هم مس و آهن ز خاك  
 گند م و جو نیشكر ، قطن و عنب را بر بیین  
 نازیال و با نس و باعوباب و هم ارزن ز خاك  
 خاك را گویند تیره هم سیاه و هم كشیف  
 این غلط با شد بیین دنیا شده روشن ز خاك  
 نور تیل و گاز و اسلین و هم غاز هوا  
 جمله پیدا شد ز خاك و خاك شد معجن ز خاك  
 اشرف مخلوق شد نوع بشر بنگر كه ا و  
 شد خمیر مایه اش از خاك و هم مدفن ز خاك  
 كی بود هر خاك يكسان پیش (( محمود ))  
 خاك افغان مقدس شد مراد من ز خاك  
 ای جان مكن غرور به آنسو مرو مرو  
 شیطان غرور كر دتوبا او مرو مرو  
 كبر و غرور خصیت دون همتان بود  
 نفست عز یزداد بهر كو مرو مرو  
 كبر و غرور دیگر و دیگر علو نفس  
 بهر غرور خود به تكاپو مرو مرو  
 هر جایی میشوی كه نمایی غرور خویش  
 ای خو دنما چو مردم بی رو مرو مرو  
 تحقیر میکنی همه خلق و بخود ببین  
 خود بین شود و مشو! پی جاو مرو مرو  
 باشد اگر ترا مرض سخت و مهلكی  
 پیش طبیب تنه تر شرو مرو مرو  
 محمود را به كبر مكن متهم كه او  
 مرشد به او نموده كه هرسو مرو مرو

### مکتب اناث

(( باشد ضرور بهر و طن مکتب اناث  
زیراذکورنیم و دگر نیم شد اناث  
شد مکتب بدایت آدا بهر ولد  
آغوش پر لطافت با شفقت اناث  
پس هر زنی که علم و ادب دارد و کمال  
با شیر علم را به ولد میدهد اناث  
تعلیم علم بهر زنان فرض تر بود  
زیرا که هست ما در نوع بشر اناث  
هر مادری که علم و ادب نداشت  
طفلی که شیر داد شود کمتر از اناث  
مکتب ز بهر نوع زنان آمده ضرور  
تعلیم علم فرض بود بهر هر اناث  
( محمود ) تا بکی غم مرد و زنان خوری  
تودر ذکور خیرچه دیدی که در اناث ))

طرزی در پارچه های ادبی که مینوشت نیز مردمش را از یادبرده  
وسعی داشت تا آنچه مینویسد بیانگر حقیقتی باشد از زندگی مردم  
و جامعه اش .

این مساله در بسیاری نوشته های محمود طرزی بخوبی تجلی  
یافته است که یکی از نمونه های آن اینست :

### ( فقر و شتا )

(( روزی از روز های زمستان که ( کره هوا ) به ثقلت و برودت اعمال  
طاقت فرسای بر فهای ثقلت بخشا طاقت نیاورد همه را بر زمین انداخته  
بود در اطاق فوقانی خویش درپیش پنجره ئیکه بسوی کوچه ناظر بود

نشسته دیدم : که فقر و احتیاج يك زن بیوه بیواید بیچاره را از کلبهٔ احزانش به بر آمدن مجبور نموده بود .

این زن بعنوان والده حایز بود . یعنی دو طفل یتیم صغیری با خود داشت . و چون کسی که یتیمان بدبخت او را در تحت حمایهٔ خود بود بعت گذارد در عالم امکان مرزن بیچاره را میسر نبود لاجرم مجبور بود که با خود همراه دارد . طفل صغیر را که بقیهٔ ریش برهنه اش چسبانیده بود شدت شتای عالم را ایند فعهٔ اول بود که حسس مینمود . چیزی نمی گفت ، و لی میگر یست و بدین حرکت خویش تالم سرمارا افهام مینمود . بگریستن و اظهار تالم نمودن مجبور بود : زیرا بجز گلیم پارهٔ هزار پینه ئیکه بجای قونداق در آن پیچیده بود دگر چیزی در بر نداشت ، و بجز پستان های خشکیدهٔ مادرش که سبب گرسنگی چندروزه از شیر اثری ندارد قوت دیگر هم او را در عالم نبود پس بجز گریه کردن دگر چه چیز یست که او را مدد رساند ؟ طفل دیگر چون به سن سه و چهار سال قدم نهاده بود ، ناچار بره رفتن مجبور بود ، گریه کرده و فریاد زده و نعره کشیده و ( یخ بستم ) گفته براه میرفت . در نعره زدن و فریاد کشیدن حقداشت . چونکه با پاپوشهای پاره پارهٔ که جراب را گاهی ندیده بر سر برفهای چون زمهریر و یخهای چون زنجیر در تگ و پو بود . از شقهای زیر جا مه پاره پاره اش چهرهٔ حزین نکبت و فلاکت نمایان میشد !...

در آنروز در کوچه و بازار بجز باد تند سرد دگر هیچ کس دگر گردش نبود در هر طرف سکوت و تنهایی حکم میراند . در آنروز عالم از دستبرد زمستان مشابه مزارستان مینمود !...

فقره زن از شدت برد قلبش مانند برگ میلرزید ، و از گرسنگی

بدنش می‌طپید ، و بر حال رقت مال جگر پاره هایش اشك حسرت  
میبارید ، شنیدیم که شتار مخا طب نموده گفت .

«ای زمستان آفتروسان ! فقرا ، از وحشت شدت مظالم قهرمانیهات  
در موسم صیف نیز بجان می‌لرزند. برای آنها در بستان عالم گویا بهار  
هیچ خلق نشده است . زیرا که چون بیائی اجساد ، و چون نیامده  
از خوف آمدن خود ارواح شان که چون یخ منجمد میگردانی . قهر و  
شدت را همه کی بر فقرا حصر میکنی ، ولی بتو انگران اظهار تواضع  
مینمائی بلی اگرچه در خانه های ایشان نیز بدر آمدن میکوشی و لی  
موفق نمیشوی بنگر بسوی این دهنهای آتش فشان بخاری های  
شان که هر یک طوپهای خانه ویرانیت که از برای محو و پیریشان کردن تو  
و عساکرت تهیه و آماده کرده اند . و چون پیریشان اصلا تقرب نمی‌جوی  
حقارتیکه در خویش از توانگران مشاهده میکنی . انتقام آنرا زما  
میکشی . پس بنگر چقدر ظالم بی انصافی ای زمستان !...»

بعد از آن بسوی مناظر توانگران که تفت و بخار آتش های بخاریهای  
شان ، بابویمهای اطعمه های گوناگون شان ناچنهای دور باش عسا کر  
سرما و گرسنگی بود متوجه شد . بدین گفتار رقت آثار مبادرت  
ورزید .

«ای توانگرانی که جناب رازق مطلق شما را در ناز و نعم متفرق  
گردانیده ، مرحمت کنید . و به امداد ما برسید ، ما را نیز بسلاحیکه از  
خشم جانتان ما یعنی زمستان برهاند مسلح گردانید . بر اطفال بیچاره  
یتیمیه من ببخشائید که ایشا ن نیز مانند اولاد شما از بطن مادر  
تولد نموده ، از زمین نروئیده اند. بخوبی بدانید که چنانچه شما از  
نوع بنی بشر ید ما نیز از همان نوعیم . نه نباشیم ، و نه جماد ! پس

اینک را در زیر نظر آورده رقت نمائید که اگر آنقدر مطلق شما را بحال ما و ، ما را بحال شما میداشت که مانع میتوانست شد، شما در خانه های گرم و بستر های نرم نشسته و می خوابید ، و مادر کلبه های سرد و خاکهای سخت تعیش و زندگانی میکنیم . شما از طعامهای لذیذ بیتاب میگردید . و ما بسی روزها که برای لب نان خشکی بدرجه هلاک میرسیم . شما اولاد های تانرا در قونداقهای زربفت و کم خواب می پیچید ، و ما پارچه کهنه سانی نیز نمی یابیم . پس قیاس نفس نموده ، و حال ما را برخورد و حال خود را بر ما مقایسه کرده به تشکراینهمه فهم گوناگونیکه قادر توانا شما را ارزانی داشته بر احوال ما فقرا مرحمت کنید تا نعمت تان مزید گردد .

اگر سوال شود که روح انسانی را زیاد تر تهدید کننده، و لرزه دهنده در دنیا چه چیز است ؟ جواب آن ایندو کلمه مختصر خواهد بود ( فقر و شتا ) .

طرزی در فعالیت های ادبی اش به ترجمه اشعار و داستانها نیز می پرداخت میتوان گفت داستانهای را که محمود طرزی به زبان دری ترجمه کرده ، اولین ترجمه بوده اند او ترجمه آثار داستان رابه زبان دری که قبلا رایج نبود آغاز کرد . طرزی ، هنگامیکه از سفر مصر دو باره به دمشق عودت نمود کار ترجمه يك رمان فرانسوی رابه نام ((فلورا)) آغاز کرد. بقولوی این اولین زمانی بود که به زبان دری ترجمه میشد و همین رمان مشوق خوب طرزی بود در زمینه ترجمه های بعدی چنین آثار .

برای آشنایی بیشتر خوانندگان با ترجمه های محمود طرزی دو نمونه کوچک از ترجمه هایش رابه گونه مثال نقل میکنیم :

## (قطعه)

(( ملك زرین بال جمال ، بكس لطافت مثال خود را از جو هر فرد  
(حسن)) مملو ساخته ، و بر تخت مرصع ظرافت نشسته ، و يك  
چوچه گك شیر ينك كو چك بال بسیار خوش جمال كلو له گك  
خود را با خود بر داشته از افلاك عظیمه بی انتها عازم كره زمين  
خاکی با صفا گردید .

در يك دشت فراخ همه چمنزار سراسر پر از هار ، بريك تپه كوچك  
زمره مثال تخت سلطنت جمال را وضع نمود .

چوچه گكش شپور دراز تیز آواز خود را بشدت بدمید . از هر طرف  
خیلها ، سیلها ، گروهها ، فرقه های خوبان پریرویان جهان بر اطراف  
تخت پری حسن و جمال گرد آمدند ، و بدامن بوسی منعم پر شوكت و  
شان حسن و آن خود شان يك بر دیگر پیشقدمی ورزیدند .  
ملیكه حسن و جمال بكس خود را بار کرده به تقسیم حسن و نیکوئی  
آغاز نمود :

پریرویان انگلیز برایك گلگون سرخی بر لطافت فجر شمالی آسا  
احسان نمود .

خوش جلالان اسپانیوی را با یکدسته خرمن موهای سیاه فامی .  
مزمین فرمود .

دلبران سیمین بدن ایتالی رادو چشم درخشنده سوزنده كوه آتش  
فشان روه زوم مانند ی عطا فرمود . خوبان حلاوت نشان آلمانی را  
دو صف دندان سفید منتظم چون سلك گهر بخشید .  
مهرویان رومی نژاد آنها در پیکرهای خمیر مایه لطافت شان يك آن  
و ادا و ناز و عشوه های بدیع تودیع نمود .

والحال همه زنان ترك و عجم و عرب و هندو کشمیر را نیز بی  
بهره فیض و عاطفت نگذاشته و بكس خود را تكانده خواست پرواز  
كند كه دفعه محبو به نمکی ————— دلنشین ملكوتی قرین فرا نسوی

نژاد دست توسل در دا من چو ن خر من گلشن اندا خته فریاد بر-  
آورد که :

- انصاف ! انصاف ! ای ملیکه حسن و جمال ! این جاریه خود را  
سراسر فرا مو ش لطف و عا طفت خود فر مودید ؟  
ملکه حسن و جمال را محبو بیت بزر گمی دست داده زبا ن اعتدا ر  
گشوده گفت:

- ای دلبرا ن جهان خوابی ! ای عفو کن از بسکه بمن نز د يك  
بودی ترانیدم . این را گفتـها ضر ين را خطاب نمود :  
- ای دلبرا ن جها ن خو بی ! ای پیرویا ن چمن ستا ن محبو بی !  
چنا نچه محبو به نز ديك من دست توسل بدا من من زده منم چنك  
شفاعت به شفقت شما میز نم . مرا بجز آنكه مرو ت شما از یـن  
خجالت وارهاند دیگر امید گاهی نماید زیرا بكسم خا لی ، و دستم  
تهی ماند .

پیرویا ن و محبو به گان حاضر به طر ف همد یگر خود شتا ن يك  
نظری اندا خته بمر و ت آغاز نهادند . انگلیزار سر خیی فجر شما ئی خود  
رخساره ها و لبها ی آنرا غازه نموده . اسپانوی از سیا هئی مو ها ی وافر  
خود زلف اورا شانه و مژ گانهای بلند بر گشته اش را سرمه کشید . ایتالی  
سوز نده گیی نگا ههای وه زوما نند خود را كه در چشمان سیاهش حل و  
مزج سا خت . آلمانی ازدندا نها ی خود لبا نش را تبسم جا نبخشای  
آمو خت . روحی بدن سیمین خود را به تعلیم عشوه و ادایشها مو ر  
نموده .

والحا صل ترکی ، عربی ، عجمی ، هندی ، کشمیری هر يك از حرکات  
فضیلت ، نزا كت ، حلاوت به او بخشیده دلبر و دلر با ی فرا نسوی  
مظهر این مصرع بر جسته گردید : ( آنچه خو با ن همه دارند تو تنها  
داری ) انتها )) \*

\* از هر چمن سخنی ... ص ۶۰-۶۳

## آشیان بابل

((ازيك جنگل بسیار لطیفی می گذشتم . نظرم بر يك آشیان بلبلی بر خورد ، در میان این آشیان چار دانه چوچه مو جود بود . بسببی که هنوز بال و پر نکشیده بودند از حرکت اهتزاز کارانه بسیار خفیف ورو چرور نسیم بهاری متاثر شده میلر زیدند . و به یکدیگر خودشان آنقدر نزدیک میشدند که تنهاسر های کوچک شان و چشمان مهربان ما نند سیاه شان دیده می شد .

از تخم هنوز نو بر آمده بودند ، از دنیا هنوز خبر ندا رند! دره ها ، کو هها ، آبشار ها ، چمنزار ها هست یا نیست نمیدانستند .

بیچاره گکها!... چه قدر عا جزو چه قدر بی قدرت بودند ! اگر به همین حال ترك شو ند از سردی و گرسنه گی هلاك شدن شان محقق بود . لیکن حضرت خالق تعالی برای این چوچه گکها دوعدد حامی مشفق تعیین فرموده که آنها هم عبارت از پدر و مادر شانست که دريك کنار آشیان بپا ایستاده بودند .

سبحان الله ! در آنقدر وجودهای کوچک حکم بالغه خلقت آن جوهر بزرگ عشق و محبت ، و آن حس رقیق عجیب پدری و مادر ی — چسان گنجانیده است ؟ چو ن بغور ( به غور ) می نگریستم می دیدم که در هر طپش دل شان يك حس شفقت و محبت بزرگی در باره اولاد شان موجود بود .

بسوی آشیان خم میشدند ، غذایی را که به منقار آورده بودند به چوچه گکهای خود تقدیم میکردند . این چار چوچه بلبلی بچه گونه يك تلاشی و چقدر يك هو سی گردنهای خودشانرا دراز می کردند ، و منقار های خود شان را میکشادند که از دیدن آن حقیقتا انسانرا حیرت دست میداد . کوشش تغلبکارانه نبودن لقمه بزرگ تر را و قاعده

طبیعیه اگر سینه گذاشتن قوی زبونتر خود را در میان حواس این  
بلبلکهای معصوم که هنوز دنیای انمیشنا سینه و حیات را نمیدانند  
که چیست؟ به کمال خوبی غیا نامشا هده میشد.

شعاعات زرین شمس خاوری از میان برگهای زمردین آسای  
درختان برین آشیا نه سعادت نورها می افشانند، شرشر آب از  
جویبار لطیفی که از نزد یک آشیان در جریان بود، و بوهای گوناگون  
ظریف گلها ییکه سوا حل دلنشین بر سبزه جویبار را تزئین داده  
بود هوای نسیمیرا معطر مینمود.

پدر و والدۀ گاه گاه خدمت تقسیم غذا را تعطیل کرده به یک  
طور نظر ربایانه ئیکه مخصوص صرمر غا نست، ویک شفقت مفتو -  
نانه ایکه محسوس حسیات پدران و مادران است به تماشای چوچه  
گلکهای خودشان متفرق میشدند. بعد از کمی زوچو زوچه بیکدیگر  
خودشان یک نظر ساکتانه سودا کارانه انداخته، منقار به منقار  
وگردن بگردن میشدند... و به معانقه آغاز میکردند!

چه محبوب یک عا ئله!... چه لذیذ یک عمر!...

بعد از داد و ستد این بوسه های عاشقانه از اوضاع شان چنان  
معلوم میشد که این دو بلبل باهمدیگر مداو له افکار و مشاوره حال  
میکردند، و همچنین حرکات شان دیده شد که بعد از این مشاوره  
بلبل نر پرواز کرده بر فت. بلبل ماده به آهسته گی در آشیا ن فرو  
آمده بال شفقت خود را بر چوچه گلکهای بیچاره خود که از تاثیر نسیم  
رعشه دار بودند کشا ده بنشست.

برای تماشای منظره حیرت فزای اطراف سر خود را از آشیا ن به  
یک وضع بلندی گرفته بود. چوچه ها در زیر بال و سینه اش خزیده  
بودند. بسیار وقت نگذشته بود. بلبل نر عودت نمود، منقار خود را  
بسوی ماده خود دراز کرد، و نفقه را که آورده بود به او داد.  
واه واه! چه طعم مسعودا نه؟... بلبل ماده لقمه را که رفیقش آورده  
بود، به چنان یک مظلومیتی می گرفت که از کمال لذت و محبت

پرهایش ، همی طپید و همه و جودش. همیلرز ید ! بلبل نر به این صورت يك چند بار رفت و بیامد. رفیقہ خود را سیر کرد.

این حیوانکها ، پیش از پانزده روز دگر گونه يك زنہ گانسی داشتند . آن حیات شان با این حیات شان فرق کلی دارد . در آنوقت از شاخی به شاخی می پریدند . به نغمہ های عاشقانه يك دیگر خود شانرا نوازش ها ، مدحها و ثناها میگفتند . و الحال در يك ذوق و صفای آزادانه یی نشاط آورانه میز یستند . با هم می پریدند ، عشق می باختند ، غزل میسراییبند . حالا آنکہ درین وقت همه احوال شان تبدیل یافته مانند اول نمی پرند ، نمی خوانند ، عشق بازی نمی کنند .

آیا چرا ، چونکہ حالا برای يك عائلہ پدر و مادر شدہ اند!... درین وقت در خصوص بجا آوردن وظایف پدری و مادری کوشش میورزیدند . برای تعیش و نفقہ واسباب استراحت چوچه گکہای خود حصر و جود کرده اند.

احتمال دارد کہ چوچه گکہا ازین شفقت پدر و مادر خود شان بیخبر باشند؟ احتمالی کہ بہ مجرد بال و پر کشیدن ، و صنعت پرواز را از آنها آموختن این والدین پر شفقت خود را کلیا ترک کنند ؟ شفقت پدری و مادری بہ جویبار میماند :

جریان طبیعی آن دایما از بالا بہ پایینست ! بہ عکس آن هیچگاه نمی گردد.

آیا این يك جورہ بلبل در باب اولادہای خود چہ می اندیشند ؟ هیچ شبہ نیست کہ این ها از فکر تر بیه و تعلیم دختران و پسران خود آزادند کہ چگونہ علم و صنعت بیا موزند ، و کدام پیشہ و هنر را مدار معیشت و زندہ گانی خود بسازند . اندیشہ اینرا ہم ندارند کہ برای رفاہیت استیمال اولاد خود شان جمع زرو مال بکنند . اما

با وجود این هم صورت معیشت و زندگانی این ها را اگر به نظر  
امعان حکمت نظر کنیم ، بسی اسرار های عالی محاط می یابیم .  
آیا بلبلك ماده که پارسال خود او نیز چوچه گك عاجزه بود و امسال  
اول باروا لده شده است بناء ساختن این آشیانه بر صنعت را که در آن  
تخم نهاده از کدام مکتب فن معماری آموخته است ؟

به این آشیان به نظر غور و حکمت نظر کنید . ببینید که طرز بنا و  
ساختن آن عینا و تماما به همان آشیانه پدر و مادر بلبلك ماده که پارسال او  
در آن بزرگ شده است مشابهت دارد . آیا این مطابقت و برای  
صنعت از چیست ؟ آیا چرا بدیگر صورت و دیگر طرز ساختن بنا و  
انشا نمی کنند ؟

آیا به او که گفته است که برای جان یا فتن تخمها حرارت لازم  
است ؟ آیا اینرا چسان دانسته که بعد از آنکه برین تخمها پانزده روز  
بنشینند از هر يك ازین تخمها يك چوچه گكي می براید ؟ آن مرغ  
تیز پرواز آتشین مزاج که از شاخه ها می پرید و پنج دقیقه دريك  
جا قرار نمی گرفت آیا بشوق کدام حس ، وشوق کدام روح به این  
چنین يك وضع تحمل فرسا هفته هائی نشیند . و طاقت می آورد ؟ وقتی  
که چوچه گكها میبرایند آیا به ما درشان که تعلیم میدهد که آنها محتاج  
غذا می باشند ؟ هر طرف را دو رمیکند ، غذای موافق معده های نازك  
آن چوچه گكها را انتخاب میکند ، و به مقدار خود گرفته می آورد ، آیا این  
صنعت بسیار نازك و مهم را از که تعلیم نموده ؟ آیا آن کدام حس نیست  
که طبیعت او را بیک پای ایستادن و بخواب رفتن عادت داده ، آیا کدام  
حس نیست که برای نگهانی و گرمی ای آنها روز ها بیک وضع نا آرامی  
برسینه و جا غور می خوابد ؟ فکر خود را یک قدری پیشتر سوق  
بکنیم :

آیا آن تخمی را که منشا نسل های بی نهایت حیوانست که ساخته و  
از کدام ما شین به عمل آمده ؟ آیا آن تخم حیاتی را که در مرکز بیضه

هو ضوع است کدام قدرت خوارق نما خلق کرده است ؟

چه جاد که عقل بر اندازانه .

در درون مایع بیضه بعد از يك كم و ق ت يك مخلوقی دیگری که به  
پدر و ما در شبیهه است به حرکت می افتد ! زردی تخم بيك تنه سنج  
بزرگ اعجاز نما یی گر فتار آمده جاندار میشود ! قسم زلال سفید آن  
غذای این مخلوق جد ید —ی گردد! آهسته آهسته اعضای وجود  
چوچه گك تشکل و تکامل کرده می رود ! در ظرف يك چند روز بالها  
و پنجه ها معلوم میشود ! سر از سینه جدا میشود ! پس معلوم شد  
که وقت چاك نمودن محبس قفس بیضه وی در رسیده است ...  
برای به جا آوردن خد مست شکستاندن محبس بر منقار كو چك  
نازك آن مخلوق جدید در درون تخم يك پوش سخت و كلفتی پیدا می -  
شود که بعد از بجا آوردن خد مت آن پوش پس می افتد . با این پوش  
غلیظ و سخت منقار خود بیضه را میشکند و سر ك كو چك خود را  
میرارد . و بمدد حرکت دادن بالهای خود سراسر از محبس خلاص  
می شود.

ای آشیان بلبل ! نو از برای من يك نسخه کبرای حکمتی ! که بقدر  
همه عوا ملی که مسلک شمس را تشکیل داده بزرگی !

ای ذات واحد بیهمتا !! ای خالق یگانه همه این عوا لم بی منتها !  
کوچکترین مخلوقات ، بقدر بزرگترین مخلوقات حکمت آمیز و عبرت  
انگیز است !!!...

(انتها)

### فعا لیت های ژور نالیستیکی:

و قتی از فعا لیت های ژور نالیستیکی محمود طرز ی صحبتی به میان آید ، به هیچو جه نمی توان نقب پدر ژورنا لیز م افغانستان را که برحق به وی نسبت داده شده از یادبرد. با اینکه قبل از محمود - طرز ی نیز جریده نگاری در کشور وجود داشته و در دوره امیر شیر - علی خان جریده به اسم شمس - النهار به چاپ میرسیده است ، و همچنانیک شماره از جریده سراج الاخبار پنجسال قبل از اینکه محمود طرز ی مسوولیت آن را داشته باشد با مدیریت مسوول مولوی عبدالروف به چاپ رسیده است اما کار نشر مجدد آن اصول جریده نگاری را در کشور به یک سیستم مبدل ساخت .

طرز ی در کار نشر اخبار معتقد بود که ((اخبار چنان یک آئینه جهان نمائست که در خانه نشسته انسانرا از احوال جهان با خبر میگرداند ... اخبار چنان یک تیغ عریان برا نیست که زبان بدخواهان غلط اندیش وطن را مقطوع میسازد ... اخبار چنان معلم ادیبیست که انسانرا بدون قید و فشار بر تحصیل و یاد گرفتن بسی علوم و فنون عالیه شوق و رغبت میدهد ... اخبار چنان گلزار پراز هاریست که هر کس موافق طبع خود گلی از آن برچیده می - تواند واصل از مطالعه اخبار همه صنف مردم مستفید میشو ندو شده می توانند ))\*

محمود طرز ی با چنین اعتقادی نسبت به اخبار اصول اساسی و

\* سیر ژور نالیزم در افغانستان ، نوشته محمد کاظم آهنگ ص ۵۲

بنیاد ی روزنامه نگاری را که اطلاع دادن ، تعلیم دادن، سرگرم ساختن و روح دادن است بکلی در نظر داشته و بر بنیاد آن کار نشر اخبار را آغاز نمود. به همین دلیل است که سراج الاخبار افغانیه را ((اولین قافله سالار مطبوعات افغانستان)) پذیرفته و نشر آن را در راس کارهای نویسنده گی محمود طرزی قرار داده اند. او میدانست که اخبار زبان مردم است ، و ضرورتاً هر ملتی بآید اخبارش را داشته باشد. و از سعی تلاشی را که برای ایجاد ((این گرامی نام وطنی)) به خرج داده بود خیلی هم را ضعیف بود. او میپنداشت که با نشر سراج الاخبار مردم خود را از جمع ((اقوام وحشیه و بدویه)) بیرون آورده است. وی در مقاله افتتاح کلام در شماره اول سراج الاخبار گفته که: ((اخبارها درین عصر به مثابه زبان ملکهها و ملتها قایم گردیده است ، و در وقت حاضر بجز اقوام وحشیه و بدویه هیچ یک دولت و قوم می ... موجود نیست که مالک اخبار نباشد))\*

طرزی به کار ژورنالیستیکیش عشق میورزید و هیچ کسب و مسلک و هیچ پست و مقامی را با آن برابر نمیدانست و به آنانی که مصروف اینکار بودند سخت به دیده قدر مینگریست. وی خیلی می پسندید که کارکنان مطبوعات حر فشان را بی هراس گفته و هر آنجا که نابسان و جود داشته باشد آنرا برابر ملا سازند ، زیرا کاریک ژورنالیست خوب همین است و پخش و نشر چنین مطالب حق مسلمش.

محمود طرزی سعی داشت تا از طریق کار مطبوعات به تعلیم و تربیت افراد جامعه اش پرداخته و جریده اش و نامه اش چون مشعل تا بنا کی را هگشای مردم مشعل بسوی ترقی و سعادت باشد .

---

\* مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه ص ۷۴

دیری نگذشت که اسم و رسم سراج الاخبار از سرحدات کشور به بیرون انتشار یافت. حلقه‌های روشنفکری هند، ایران و بخشی از آسیای میانه با علاقه‌مندی تمام به خوانندگان مطالب آن می‌پرداختند. درین مورد یاد داشتی را نقل مینماییم از سناتور سابق و رئیس اسبق تمیز و زارت عدلیه محمد امین خودیانی که در پشاور تحصیل میکرد.

(( به سال اول تعلیمی پوهنتون پشاور ۱۳۳۳ ق (۱۹۱۵م) در شعبه علوم از فبروری تا جولای تحصیل میکردم. شماره های سال چهارم سراج الاخبار که جریان جنگ عمومی نخستین را به کمال صحت و آزادی از منابع ترکی و عربی و دری و السنه اروپایی نشر مینمود، دلچسپی های معلمین و متعلمین را جلب کرده بود. به وقت فراغ از تدریس، بعد از نماز ظهر تا نماز خفتن برای مطالعه کتب و جراید در قرائت خانه مکتبه پوهنتون پشاور، تشریف میاور دند. دیده میشد که برای اقناع مطالعه کنندگان سراج - الاخبار سوزن دوخت فورمه های اخبار را میکنند. به این صورت شانزده نفر می‌توانستند که يك نسخه شانزده صفحه ای هر نسخه از نسخه های چهارگانه واصله قرائت خانه را در عین حال مطالعه نمایند. هر فورمه را يك نفر یا دو نفر بدست خود می - گرفتند، پشت هر صفحه يك نفر ایستاده میشد، وقتی که از خواندن يك صفحه فارغ میشد به صفحه دیگر متوجه میشد. خالیگاه را شخص دیگری از شایقان پر می نمود. هر که از شصت و چهار نفر مصروف مطالعه از مجلس می‌برآمد جای او را دیگری پر مینمود. هر قدر که وقت عصر نزدیک میشد تعداد شایقان فراوانی میافت. پشت هر صفحه تا چهار نفر ایستاده میشد و تعداد خواننده گان از شصت و چهار به دو صد و پنجاه و شش نفر میرسید. حتی بعد از نماز شام که تعداد نفر کاسته میشد، باز به اندازه همان شصت

وچار نفری بالغ می بود ) \*

در مورد تاثیرات سراج الاخبار در خارج از کشور استاد عبدالحی حبیبی نیز چنین نوشته است : ((... اما در خارج مملکت همه حریر خامه محمود طرزی در گوش‌های مردم ، سا معه نواز بود و چشم‌های خواب‌بردگان را باز می‌ساخت .  
برای مثال : در فبروری ۱۹۱۷ میلادی جنرال کورا پاتکیــــن حکمران روسیه تزاری در ترکستان تلگرافی به نماینده روسیه تو میسکی که در هند بود فرستاد: که شماره های سراج الاخبار در بخارا و بلاد دیگر ترکستان منتشر میگردد و از مقالات آن احساسات ضد روسی و بریتانوی در مردم به جنبش آمده است .  
بنابرین باید دولت هند بر تانوی بر امیر افغانستان فشار آورد ، تا این جریده خط مشی تبلیغی خود را تغییر دهد . تصدیق این سخن رانو یسنده این سطور از مرحوم صدر الدین عینی پیشرو حرکت جدید فکری در مردم ماورالنهر و اولین رئیس اکادمی علوم تاجکستان در سنه (۱۳۲۵ ش) در شهر قدیم سمرقند شنیدم ، که در تاشکند در مراسم تجلیل سال ۲۵ پوهنتون آنجا شرکت کرده بودم . شاد روان عینی که مردم‌محر می بود و به لهجه شیرین تا جیکی حرف میزد گفت: ( در ایام حکمرانی امیر اخیر بخارا، جوانان تا جیک بیدار شده و او را به اصلاحات جدید و تاسیس مکاتب و آزادی مطبوعات واداشته بودند . چون سراج الاخبار کابل و نوشته های محمود طرزی هم بما میرسید و آنرا اندر خفا میخواندیم، گماشته گان امیر بخارا نمیگذاشتند و خواننده سراج الاخبار را تعقیب و تنبیه میکردند.

خوب بیاد دارم که روزی فطرت بخارایی يك شماره سراج الاخبار را در حجره مدرسه بخارا بمن رسانید و در همان دم جاسوس

\* مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه صص ۸۳۲-۸۳۳ .

امیر بخارا به تعقیبش آمد ، و لی من آن شماره را در لحاف پیچا نیده و از نظرها مخفی داشته بودم . اکثر شعرای جوان تاجیک به پیروی اشعار تنبیه آور سراج الاخبار ، شعرهای سرودند و جوانان تاجیک آنرا از بر میکردند . پیام سراج الاخبار در جوانان ماورالنهر خیلی تأثیرات (غزو نیکو داشت ) . اما در هندوستان قراریکه از اسناد محرمانه ۲۱ جولای ۱۹۱۶ م ، محفوظ در آرشیف ملی هند ( شعبه داخلی سیاسی ) بر می آید : شماره های سراج الاخبار علاوه بر اینکه در بازارهای بلاد افغانستان و قبایل پشتو زبان سرحدی دست بدست میگشت ، در جراید هندو پار و کشور عثمانی نیز مطالب آن اقتباس میشد . بنابرین در سپتامبر ۱۹۱۴ م W.m. Haily چیف کمشنر دهلی به سرما مو راطلاعات جنایی Sir chavles cliveland نوشت : چون لهجه سراج الاخبار به کلی منافی منافع ماست ، باید ورود و توزیع آنرا در هند ممنوع قرار دهیم ... ) \*

از آنجاییکه امکانات نشر و طبع کتب و رسالات خیلی محدود بوده ، محمود طرزی سعی داشت از طریق نشر سراج الاخبار مطالبی از علوم و فنون مختلفه را بخورد مردم بدهد . او نوشته است که ((سراج الاخبار افغانستان یکهانه جریده است که جلوه گر بازار معارف شده است ، لهذا مجبور است که خود را جامع الصفات ساخته در راه استفا ده اخوان دین و هموطنان عزیز خود عرض خدمت نماید ، و ازین است که هم بصفت یک مجله علمیه و هم به شکل یک رساله موقوتیه ادبیه ، و هم بطرز یک جریده سیاسی و هم برنگ یک اخبار خبرهای یومیه شده بمیدان میاید . اگر هم چنین نکند چه کند ؟ زیرا برای یک مملکت ، از هر ر قـم این چنین جرایدی که مذکور گردید ، به صد ها جراید لازم است . حالانکه ( من بیک دل عاشق

\* جنبش مشروطیت در افغانستان تالیف پوهاند عبدالحسی حبیبی کابل ۱۳۶۳

صد آتشین ر خساره ام) \*

به همین دلایل سراج الاخبار را از يك جهت در داخل كشور و بیرون از مرزهای آن شدت كسب کرد و از جانبی محافل ارتجاعی داخلی و خارجی در صدد چید تو طعه علیه آن بر آمد و تجاعی حال بیمورد نخواهد بود تا جسته و گریخته نوشته های طرزی را در موارد گوناگون ببینیم.

توجه به اولا دو طن از جمع مطالبی است که پیوسته افکار محمود طرزی را به خود جلب کرده. او اطفال را ((نونهالان ترو تازه چمنستان و طن)) میدانست و بدین باور بود که ((اگر خوب تربیت شوند میوه های شیرین برای وطن بار میدهند)). و همین اطفال است که مردان آینده هستند و آینده سازان جامعه.

طرزی برای خدمت گزاری به این گروه از افراد جامعه اش در میزان سال ۱۲۹۷ جریده تاسیس کرد به نام سراج اطفال. این جریده که در هر پانزده روز یکبار، به نشر میرسید منبع خیلی خوبی بود برای کسب معلومات آفاقی و انکشاف ذهنی اطفال و نوجوانان میهن. به همین ترتیب محمود طرزی رشد فکری زنان را که نیم بدنه وطن اند، نیز از یاد نبرده بود. او ضرورت تعلیم دادن به زنان و پیشرفت آنانرا از واجبات زمان می شمرد. برای این منظور از شماره هفتم سراج الاخبار ستونی تحت عنوان (ناموران زنان جهان) به نشر میرسید. با اینکه در مورد مخالفت های وجود داشت اما طرزی استوار و متین در این راه گام گذاشته و به پیشرفت او می نویسد: ((برای فایده برداشتن بی بی های مستورا و بیگمهای مخدرات وطن عزیز خود، احوال زنان مشهور جهان را گاهگاهی درج اوراق سراج الاخبار مینماییم... حتی اگر کسی بر ما ایراد بگیرد که هنوز در صد یکی مردان پیدا نمیشود و از

\* مجموع مقالات محمود طرزی صفحه ۶۸

مطالعه سراج الاخبار فايده نمي گيرد ، چه جا ييکه زنان ، اين چنين  
اعتراضات سد راه مانخوا هـ شد . هيچ ملتي نيست که از ابتداءي  
ظهور خود عالم و دانا و صنعتگر بد نيا آمده باشد )) . \*

واما بيشتر ينه تلاش محمود طرزي را در کار مطبوعات ، مي  
توان در نوشته هاي سيا سياتش جستجو نمود . طرزي منحيث  
يك نويسنده بيدار دل و ميهن پرست (( هر چه گفته از بهبود  
وطن گفته و هر چه نوشته در مدافعه وطن نوشته است )) . \*

هر نوشته اش پيغام است براي بيداري هم ميهنش و هر  
سروده اش سرشار از عشق به وطن . براي طرزي وطن هميشه  
معشوق و حبيب و دلنشين بوده .

(( اي خاك پاك و اي وطن خو ش زمين من

معشوق من حبيب من و دلنشين من ))

طرزي در مورد وطن دوستي در شماره هفتم سال اول سراج  
الاخبار نوشته :

(( اي هم وطنان دانش قرين ، و اي هم ملتان همدين وهم آيين ! آيا  
ميدانيم که وطن خود ما نرا چرا دو ست ميداشته باشيم ؟ اگر از  
همه سبب هاي بيشمار آن يگانگي ن بيان کنيم ، مي بايد از همه  
كاينات سخن گو ييم ، زيرا كاينات وطن ماست . موجوديت ما به وطن  
وابسته است ، مقصد از دو ست داشتن وطن تنها عبارت از دو ست  
داشتن خاك و چوب و سنگ و ميوه و باغ و غيره نيست بلكه  
وطن خود را دو ست داشتن است ، شرف و عزت ميليت ناموس  
خود را دو ست داشتن است . آزادي خود را دو ست داشتن است )) .

طرزي دا يما اذعان داشته که وطن بر افرادش حقوق فراوان داشته  
و لزوم دين ها بايد ادا شود ، وطن مادر است ، پدر و اجداد است و

\* سير ژورناليزم در افغانستان نوشته منجم كاظم هنگ ص ص

۵۸-۵۷

دور ی از آن رنج جانگداز. و ی دوری از وطن را در یکی از نوشته هایش چنین ترسیم نموده است: ((دل انسان دایما مانند سوزن قبله نما بر همان جهت وطنش متوجه و مایل می باشد، و همینکه يك غرضتی بدست آرد، مانند مرغ رفته از پا گسسته به آن طرف یا گنجا یا اگر بتواند با همه آشیان و خانمان پرواز کرده میاید.

آیا نمی بینید که در زمان جنگها و جدا لیا در مابین دو لته و ملت ها يك آلمان ی که در هندوستان و وطن متخذ کرده باشد با يك فرانسیس یا يك یونانی که در چین یا امریکا مقیم باشد، همانند می بینم که اگر تجارت داشته باشد، تجارت خود را، اگر مزرعه داشته باشد مزرعه خود را ترك کرده بسوی وطن خود می رود.

از این چه پیش میشود؟ از این پیش میشود که و جدا ن، ایما ن، عقل ادعا ن همه بر این حکم میکنند که آنو طنی که حق وراثت، حق ولادت، حق پرورش، حق نو شو و خورش، حق شفقت ما در ی، حق تربیه پدری، حق ازدواج، حق به سر رسانیدن او لاد، حق تابعیت، حق مطبوعیت و بسی حقوق دیگر دارد، در تملک حمله دشمن افتاده است. به تعبیر دیگر وطن که ما در است، وطن که پدر و اجداد است، وطن زن و او لا د است، وطن که شرف و ناموس و افتخار است مبدا که در جنگ دشمن جا نستان آن در افتد))\*

طرزی در نوشته های بارها مردم را به جنبش و تحريك فرا خوانده است. با اینکه بارها چنین نوشته ها مورد مخالفت مسئولین دولتی قرار گرفته و حتی بار ی بعد از چاپ نیز سانسور شد. نمونه از چنین نوشته ها یکی مقاله (حی علی الفلاح) است که در شماره ده سال پنجم سرا ج-ال اخبار به نشر رسیده اما مقاله دوباره برداشته شده و به جای آن مطالب دیگری انداخته شده.

\* مجموعه مقالات محمود طرزی در .... ص ۳۱۷

است . ازین نوشته يك نمو نه در آرشیف ملی موجود است . و شاید  
هم چند نسخه دیگر نزد هواخواهان آن باقیمانده باشد . در  
مقاله این مطالب گنجانیده شده است .

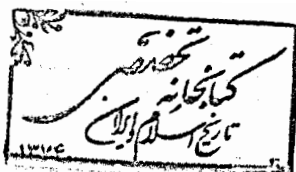
نوا را تلختر میزن ، چو ذوق نغمه کم یابی  
حدی را تیز تر میکن ، چو محمل را گران بینسی

آری ، آری : هر آنقدر که می توانی نوا را تلخ تر بز ن ! همان  
قدر که در حنجره ات بگنجد حدی را تیز تر بکن ! زیرا وقت ، ما نند  
نفسهای آخرین بیمار ، در گذر است ، و محفل بی خبر ! تابخواهی  
که آهنگ نغمه ((آسا)) را راست کنی سرود نوای شام ((کلیانی))  
بیوقتی ، تابه «اصفهان» و «حجازت» میکشاند ! چرا که منزل خیلی دراز  
است . و محمل بدرجه بی سنگین میرود که صدا های حدی ، با آواز  
های درها دمساز آمده ، شرق و غرب را در یک اهتزاز سامعه خراشی  
در آورده ! اما هزار افسوس ، که اشتران بار بردار ، محمل یسا  
غمگسار را از کسالت و عطالت وانمی رهند و قدم از قدم بر نمی -  
دارد .

بشنو ! بشنو ! که نوای هر نغمه را مقام میست و ذوق و آهنگ  
هر مقامی ، با وقت معیاد معین آن کامل و تمام ، و وقت چون مساعد  
آمد ، از فرصت استفاده کرده ، مقام مخصوصش را نواختن لازم می  
آید که اگر مقام باو وقت تمام نیاید ذوق آهنگ در نغمه او تار و تارومار  
میگردد !

صبح شد بر خیز ساز را سستی آسانواز !  
شام حرمان در عقب با شد ، چو وقت از دست شد !

مبلغین اسلام با بلاغهای حقیقت مقام نغمه ها ، میسراید حدیهامی  
خواهند ، آوازها میدهد فریادها میکند ، ((بیدار شوید)) گفته فغان  
هایر میکشد ، «هشیار گردید» نداها کرده ، متابها میدواند ، اما که  
می شنود؟! که میخواهند؟ که گوش می نهد؟ چند نفر میفامد، چند



شخص میدانند؟ چند تن بر میخیزد؟ کو، کجا، کی!

آتش ها افروخته میشود جها نرا آتش فرا میگیرد. کره ز مین شکل يك ولکان مهیبی را کسب می نماید. انفجار های عظیمی به عمل می آید، سیلا بهای مواد مذاب شده ما نند اژد های آتشین سهمگین از هر طرف سیلان مینماید. خشك، تر، خوب، بد، هر آنچه در پیش و تصادف میکند، پاك سوخته و محو کرده می رود. از قعر بحر آتش فوران کرده بکره نسیمی تاثیر می کند به عوض باران رحمت، از لکه های ابرژیلین ها، قطره های بومب ها غضب میریزد در کجا می افتد؟ بران نمروند ها، فرعو نها شداد هایی میریزد که به خداوندی بحر ها مدعی شده اند. شیپو رکچو پیچ ادعا های خداوندی برهرا بر کمر آویختند، و در بیرق برافراشتند میلیو نها میلیو نها بشریت را اسیر عبیدسا ختند. چه استقلال ها، چه آزادیها، چه حکومت ها را پایمال نمودند. چه خانمانها، چه خاندانها را بر باد کردند! هنوز هم خیالها دارند، که چها کنندو چه تقسیمهای برا درانه و چه کاسه بخشیمهای خویشا و ندانه بکار برند!

الله الله! ((مادر چه خیالیم فلك در چه خیال))! فرعو نی دعوی ربوبیت میکند: دماغ شکنی د خانه خودش تر بیه شده، بسر میرسد، و بیک عصا، ما ننسنگ بقه در قهر قلزمش غرق می نماید! نمرودی بدعوی الوهیت بر میخیزد پشه پاشکستیه بی به مغز خوردنش ما مور میگردد! پر کار داران پر کاری ظهور میکند، يك نوک پر کار خود را بر يك نقطه و حیاغر ب شمالی گذاشته دیگر نوک آنها بر هر طرف کرده دور داده در خریطه عالم هیچ قطعه و نقطه را نبینی که از اثر خون آلود نوک پر کار غدارانه اش، خالی مانده باشد! بحر ها از من است! برها از منست! در قطعه های پنجگانه زمین، اراضی های واسعه از منست: ممالك نسیحه از منست! نفوسهای بی شمار سیاه، سرخ، زرد، رنگارنگ از منست! طلاها

ونقره های بی حساب شو حو سنگ از منست !  
درو عالم وحیده منم ! پرنفوس بشر، جبار عنیده منم ! دوا الطبش الشدید منم  
سرسدید منم ! درهای خمه آبناهای عالم را کلید منم ! منم منم ! دیگر  
نیست ، همه هستی ها ، در بر هستیم باشد نیست ! ...

دیدی که چطور شد ؟ از اصل مرگز ش ، بلی ! بلی ! تام از اصل  
مرگز ش ، يك دینا میت کفید همه محیطش را به لرزه در آورد !  
آتش داد، در داد ، سوختا ند ، دایه های عظمایی که عالم را  
انگشتی انگشت خود میداد نسته عقل های خود را گم کرده حیرت  
زده شدند . خزینه های بی که گویا زمین از برداشتن آن بستوه آمده  
بود ، واز کوه امداد میخواست ، بدرجه خالی گردید ، که تخت های  
زیرین صندوقهای آن پدیدار آمد ! خرس های سفید قطب شما لسی ،  
صورت شیر های بر فی را گرفته انجماد یافت ، ناخن هایش در  
کفشهایش فرو ریخت . آتش ها ، دودها ، بخار ها منجمد ش ساخت !  
بلی بخت چون بر گردد ، آتش کار برف میکند !

به ما و شما چه ؟ به بلای ما ، بدردها ! خدا از اینهم بدتر ش کند ! ما  
غم خود را بخوریم ، به حال خود بیندیشیم . هر نغمه که میسراییم  
از خود بسراییم ! هر سازیکه می نوازیم ، از خود بنوازیم ! حادی  
حدی محمل خود شویم اما نوار را تلختر زدن لازم ! حدی را تیز  
کردن لازم !

مراد از کلمه جمع «ما» مسلمانان است ، مقصد از تلخ تر نوازی نوا  
وتیز کردن حدی ، صاف صاف گفتن پاك پاك فهمانیدن است .

«سراج الاخبار افغانیه» يك اخبار مسلمانان نیست ، نه انگریز نیست ،  
نه روسی ، نه فرانسویست ، نه تلپانی نه جرمنیست ، نه اوستریایی ، نه  
چینیست ، نه ژاپانی ، صرف مسلمانان نیست . در مسلمانان هم ،  
محض افغانیست هر چیزیکه میگوید هر نغمه بی که میسراید ، هر نوا بی که  
مینوازد ، از نقطه نظر افغانیت میگوید ، از مقامات علویت افغانیت میسراید .

از نواهای شرافت ملیت می نوازد !

افغانیت که گفته شود ، هیکل دلاوری و غیرت را ، به نظر باید آورد .  
افغانیت که گفته شود ، مجسمه دینداری و حمیت را در نظر باید تصور کرد . افغان ، همان افغانست ، که در راه حفظ شرافت ملی خود در راه آزادی و استقلال ملکی خود ، در راه رهایی دادن ناموس و وطنی خود دائماً به ریختن خون خود ، به فدا کردن جان خود ، به هبا ساختن مال خود ، در مقابل دشمنان دین و وطن خود ، افتخارها ، مباحات نموده است .  
دره های خیبر و بولان ، جنگلهای کوههای پیوار ، کرم ، کوزک ، آسمایی شیر دروازه ، میدانهای موشکی غزنی میوند . وادیهای تپه های چهاردهی بیمارو ، مرنجان ، قلعه های بالاحصار شیر پور ، مرغاب ، شغنان را ببینید که هر یک شاهد عدلیست ، که اگر خاکهای هر نقطه آنها را تحلیل کنید به جز خون نجس دشمنی دین و وطن را ، با خون مقدس فدا ثیان و رهایی دهنده گان دین و وطن از دیگر چیزی مخروج نخواهد یافت افغان همان افغانیست ، که به شرافت قومی و حیثیت ملتی خود مینازد ! بسر خود میبالد ! اگر افغان را به غیر از افغان ، هر چیزی بگوی ، یعنی مکی ، مدنی ، حتی اگر ملائیکه بگوی ، هم گویا به خنجر زده اش خواهی بود !

خود این عاجز ، در اثنای سیاحتهایی که در عالم کرده ام بهر سر زمینی که رسیده ام ، و بایکی از افغانان هم ملت خود بسر خورده ام ، آن افغانرا ، بحیثیت افغانی و شرافت ملتی خود ، بشدت وعصیت فوق العاده افغانیتش متمسک دیده ام . حتی بایکی از علمای فاضل و فیلسوف ، که اکثر عمر گرانمایه خود را بسیاحت و تحقیق و تدقیق احوال عالم و اطوار امم بسر آورده بود در یک کشتی بخاری ، در بحر سفید ، ملاقاتی و هم صحبت شده بودم ، که آن ذات محترم به من چنین فرمود :

((یقین دارم ، که شما ملت افغانستان استعداد و قابلیت آنرا دارید که یکی از ملل معظمه غالبه دنیا بشوید )) .  
چون پرسیدم که :

((آیا اینرا از چه استدلال فرموده اید ؟

به جواب فرمودند که :

((من در هر جای که بایک افغانی تصادف کرده پرسیده ام که : شما کیستید ؟ به چنان يك وضع مفتخرانه و شدت دلاوری نه ، دست برسینه زده ، و ((من افغانم !)) گفته است ، که مرا حیران ساخته است ! لهذا يك ملتى که به این درجه بشرافت ملتى خودمفتخر ، و بر غرور قومى خود متعصب باشد ، ممکن است که یکی از اقوام جلیله عظیمه دنیا بشود )) .

حی علی الفلاح ! ای ملت نجیبه افغانیه ! شرافت ملی ، عظمت قومى خود را محافظه کنید ! استقلال و حاکمیت دوالتى خود را صیانت نمایند ! افغان که به دیانت و دینداری ، به شجاعت و بهادری ، به غیرت و ناموس شجاری ، در تمام دنیا مشهور و معروف شده باشد آیا این را بر و جدان و ایمان و شرف و ناموس خود چسان گوارا کرده میتواند که نام حمایت و تابعیت دولت اجنبی غیر دین و غیر ملت براو یوده باشد ؟

حاشا حاشا ! کلا کلا ! افغان به بسیار آسانی ، خوش گواری مرگ را قبول کرده میتواند و لى هیچگاه ، به هیچ صورت ، قطعاً ، قاطباً ، کلمات متعفنه معده بشو را آورند ، تابعیت و حمایت را هضم کرده نمیتواند ! معنی صاف و صریح تابعیت و حمایت این است ، که يك دولتى ، بدیگر دولتى بگوید که :

«غیر از من ، دیگری را نشناس ! به غیر از من ، بادیکر دولتى حرف مزن ! به غیر از من ، بادیکر دولتى عقد معاهدات یا رابطه مناسبات

و معاملات مکن ! به غیر ازمَن، به دیگر دولت نه سفیر بفرست، و نه سفیر قبول کن !»

معنی صاف و صریح استقلال تام، و آزادی کامله نیز این است، که هر دولت، در همه چیز هایی که در بالا مذکور گردید، مستقل و آزاد باشد.

دنیا به يك حال نمی ماند، بشریت بر مدارج مختلفه سیر و دور میکند ! طفل می باشد، شیر می خورد، جوان می شود، شیر گیر می گردد. بکمال میرسد، خود را کامل میکند.

ملت نجیبه افغان بی نایبی، دانایی، آگاهی حاصل کرده به خیر و شر به نفع و ضرر خود پی برده، شرف آزادی قومی، حقوق، استقلال ملتی خود را بخوبی شناخته تا به حال هر چه بود بود، هر چه که شد شد ! لکن بعد از این افغان آن افغانی نیست که از حقوق خود چشم پوشی بتواند باقی دارد. \*

مقاله حی علی الفلاح ندای آزادی بود، ندای که امیر وقت نمیتوانست در برابر انگلیس این ندای انسانی را بلند نماید. ولی طرزی بانواختن چنین شیپور آزادی تحرك جدیدی را بوجود آورد.

در کار نشر جریده اگر از یکسودا منة تفتین و تو طئه ها گسترش می یافت، از جانب دیگر رنگ سیاسی آن پخته تر شده و راهش را در میان جامعه و مردم بیشتر باز میکرد. مطالب منتشره در سراج - الاخبار به مردم شعور سیاسی داده، فکر ایجاد تشکیلات سیاسی را که هسته مرکزی فعالیت های محمود طرزی را تشکیل میداد، در آنان بیدار میکرد.

طرزی از لحاظ اندیشه های سیاسی با پیروی از سید جمال - اندین افغانی، یکی از طرفداران جدی اتحاد جامعه اسلامی در ضدیت

---

\* به نقل از مجموع مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه

ص ۳۷۳-۳۷۸

با امپریالیزم بود .

او، بارها در مقالاتش مطالبی درین زمینه نوشته است. در مقاله «آسیا باید از آسیائیان باشد» \* مینویسد که کشور های غربی همچنانکه در دیگر قاره ها به کشورهای ضعیف هجوم برده اند، تلاش دارند که بر کشور های آسیا یی نیز مسلط شده و به غارتگری بپردازند .

بخاطر چاپ چنین مقالاتی بود که حکومت هند برتانوی و روسیه تزاری به طور جدی در صدد آن بر آمدند تا تو طئه های علیه طرزی سازمان داده و جلو نشرات سراج الاخبار را بگیرند . گماشته گان آنها در داخل کشور به تحریک امیر پرداخته او را متهم به «شیطان، فسادپیشه ، فتنه انگیز، جنگ پسند، دشمن دوستان و دوست دشمنان» کردند . گرچه تا مدت زمانی به علت روابط خانوادگی امیر با طرزی \* توطئه ها جایی را نگرفت ولی سر انجام زمینه های محدود ساختن عرصه کار طرزی از جانب امیر فراهم شد . گاهگاهی در نشر سراج الاخبار سکتگی بوجود می آمد ، محل چاپ اخبار از چاپ خانه رسمی حکومتی به یک منزل شخصی انتقال داده شد و از جانبی هم دوستان و همکاران نزدیک و خیلی خوب طرزی - عبدالهادی داوی و عبدالرحمان لودین مورد پیگرد قرار گرفتند. با اینکه حالات ، خاطر محمود را می آزد ولی با آنها دشواری های ایجاد شده را تحمل کرده به کارش میپرداخت .

نوشته های عبدالرحمان لو دین و عبدالهادی داوی که به اسم مستعار پریشان به چاپ میرسید ، با ایما و اشارات صریح آزادیخواهانه ، که داشت نیز خار چشم دشمنان بوده و پشت درباریان را به لرزه میانداخت . باری در یکی از شماره های سراج الاخبار شعری به چاپ

\* دو دختر محمود طرزی با دو پسر امیر حبیب الله (امان الله) عنایت الله ازدواج نموده بودند .

رسیده بود که وضع دربار و درباریان را سخت مورد انتقاد قرار داده و طشت رسوایی آنان را از بام می انداخت . آن شعر که تحت عنوان «بند نبود» به چاپ رسیده ، چنین است :

« در وطن گرفت بسیار میشد بد نبود  
چاره این ملت بیمار میشد بد نبود  
این شب غفلت که تار و مار میشد بد نبود  
چشم پر خوابت اگر بیدار میشد بد نبود  
کله مستت اگر هو شیار میشد بد نبود

روز و شب چون لنگ و شل در آشیان بنشسته ای  
یاد ما غ و فکر را بیموده بیجا خسته ای  
دور از احباب رفته با عدوی پیوسته ای  
بر امید کارهای دیگران دل بسته ای  
گر ترا همت ممدکار می شد بد نبود

مانده در دشتیم جمله شل و لنگ و کل و کور  
کیسه بی توت است تنبلی قوت و دل تا صبور  
رهز نان نزدیک ، تاریک رهرو بی شعور  
راه دور و پای عور و خار ها اندر عبور  
گر که پاک این را هم از خار میشد بد نبود

وقت تنگ و فکر لنگ و عرصه جو لان فراخ  
نخل امید است در دل ریشه ریشه شاخ شاخ  
جز خدا امید گاهی نیست یارب آخ آخ  
مانده تا منزل بسی فرسنگ های سنگ است  
ای خدا گر راه ما هموار میشد بد نبود

غیر ما دشت و درو دیوار دارد برگ و بار  
تا یکی بر مال ما خندد گل و باغ و بهار  
بار بر ما هم بسیار ای ابررحمت بار بار  
' بار ما اندر گل افتاده است و دل هازیر بار  
بار الها بار ما گریبار میشد بد نبود

این غزل در صفحه حبل المتین مکتوب بود  
گرچه نام شاعرش از چشم ما محجوب بود  
این خطاب او به خود بسیار تر مرغوب بود  
چند گویی شاعرا این کار می شد خوب بود  
چند گویی ما هرا این کار می شد بد نبود

بند گفتن با رفیقان است گرچه کار نغز  
انتباه مسلمان است از چه از اطوار نغز  
هیئت ایفا برادر گر چه خوش کردار نغز  
از سخن خاموش شعر کاین جمله کی گفتار نغز  
گر ترا یا جانب کردار می شد بد نبود ، \*

وقتی که جریده را نزد امیر بردند و اشاره شعر را به وضع امیر برایش  
توضیح کردند سخت بر آشفت و در حاشیه اخبار نوشت «پریشان کیست  
معلوم شود ، انتقام این شعر را در بار در سال ۱۲۹۷ گرفت . در ۱۲ سرطان  
آنسال که عبدالرحمان لودین را به جرم قصد ترور امیر به زندان  
افکندند ، عبدالهادی پریشان را نیز بی گناه زندانی نمودند .

---

\* سراج الاخبار شماره ۱ سال ۷ به نقل از کتاب ادبیات معاصر دری از آغاز  
سده بیست تا جنگ دوم جهانی ، نوشته داکتر اسداله حبیب .

فشار های حکومت بریتانیا در جهت خفه ساختن بیشتر و بیشتر میشد . طرزی بعضا در نوشته هایش این مطلب تذکر گردیده . او گفته بود «... مجبوریت انتقال اداره از موقعی به موقعی و قرار یافتن در آن تا یک موعده ، نیز از چنان پویشانی هایی بود که خسارات مادی و معنوی را برای جریده بیچاره نتیجه بخشید . جریده درین هنگامه ها این یک را بخوبی استدرک نمود که یک وجب زمین را در تمام این وطن مقدس یعنی تمام افغانستان ما لک نیست ، باز چون بیشتر نظر دوانید نه تنها در افغانستان بلکه در تمام کره زمین بقدر یک سانتی متر جایی که حق ملکیت بر آن اطلاق شود از بهر جریده یی ، در محال خیال هم پدیدار نگردید...» \* و یا نوشته است «... سال هفتم گذشته ، یک سال سنگین سهمگینی بود که این جریده بیچاره در آن آغاز تابه انجام معروض بعضی تهلکه ها و خطر ها مانده بود ، از گرانی کاغذ و هم لوازمات آن چند بار تهلکه اطفاء پذیرفتن گذرانید ... بسا اوقاتی آمده که جریده بیچاره از یک هفته بیشتر بر دوام زندگانی و بقای هستی خود امیدوار نماند ، دهشت و رشکست اداره ، با کمال قهر و شدت به اعدام و هلاکش تهدید و تخویف نمود» \*\*

به هر حال سراج الاخبار در سال ۱۲۹۷ بنابر مشکلات مالی و فشار حکومت از نشر باز ماند و طرزی هم بیکار در خانه نشست ، ولی آنچه مسلم است اینکه نشرات تبیی و صراحت لهجه در سراج - الاخبار ، زمینه ساز احیای جنبش مشروطیت دوم و نهضت استقلال طلبی در کشور گردید . به حق میتوان ادعا کرد که طرزی به جای

---

\* سراج الاخبار افغانیه سال هشتم شماره اول ۱۵ میزان ۱۲۹۷

\*\* همانجا .

مولوی محمد سرور واصف\* نشست و نیمال مشروطیت را که او و خانواده اش نشانده بود، به ثمر رسانید. اجراز استقلال و نشستن امیرامان الله بر کرسی امارت فصل جدیدی را در زانده گی مشروط خواهان گشود. طرزی در اولین روزهای بعد از استقلال عهده دار وزارت امور خارجه شد. او درین دوره ماموریتش سعی نمود تا روابط سیاسی افغانستان با کشور های اروپا بی تقو یت حاصل نماید.

در مذاکرات بین افغانستان و حکومت هند بر تانوی که موضوع به رسمیت شناختن قطعی افغانستان مطرح بود اداره مستقیم مذاکرات را طرزی بدوش داشت و در مذاکرات بعدی نیز ریاست هیات طرف مذاکره متعلق به وی بود.

طرزی در سال ۱۹۲۲ به حیث وزیر مختار (سفیر) افغانستان در فرانسه مقرر شد. نتیجه این ماموریت وی تامین بهتر روابط دیپلماتیک و کلتوری فی مابین کشور ما و فرانسه بود، هیات یاستا نشنا سان فرانسه به افغانستان آمد، اولین گروپ از محصلین افغانی جهت فراگیری تحصیلات عالی به آنجا اعزام گردید، لیسه استقلال بنیان گذاری شد و کارهای دیگر ازین قبیل.

در سال ۱۹۲۴ که اغتشاش ملای لنگ در کشور آغاز شد، محمود طرزی دو باره به کشور فراخوانده شد، و او را مجدداً به حیث وزیر خارجه مقرر کردند، ولی از آنجاییکه دیگر مشوره های محمود

---

\* مولوی محمد سرور واصف فرزند مولوی احمد جان از مردم الکوزایی قندهار بود. او قبل از اینکه لیسه حبیبیه تاسیس شود و دکتر عبدالغنی خان به افغانستان بیاید صاحب مفکوره های مرقی بوده و در رابطه با مشروطیت با دوستانش بحث مینمود. رجوع شود به کتاب جنبش مشروطیت در افغانستان نوشته استاد عبدالحی حبیبی.

طرزی مورد پذیرش امیر قسّر ارنمیکرفت در جون ۱۹۲۵ (تابستان ۱۳۰۴ ش) که سن وی به ۶۰ سالگی رسیده بود. از کارها کناره جویی اختیار کرده و بعداً در جنوری ۱۹۲۷ (جدی ۱۳۰۵ ش) جهت معالجه به سویز رلند رفت. او در جولای ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ ش) دو باره به کابل عودت کرد. ولی نخواست رسماً تو طیف گردد و دیری نگذشت که در سرطان همان سال با برگشتن امیر امان الله از اروپا اعتشاش بوجود آمده دامنه جنگ داخلی در میهن گسترده شد. در جریان اعتشاش شورشیان در جمع هفت فقره که به حکومت داده بودند یکی هم تقاضای اخراج محمود طرزی و خانواده اش از افغانستان بود. با شدت یافتن آشوب و متشنج شدن بیشتر وضع در کشور، طرزی با همسر و فرزندان همراه با فامیل شاه امان الله از کابل به کندهار رفت و به تاریخ ۴ مارچ ۱۹۲۹ بعد از دریافت ویزه قونسلگری ایران در هرات، کشور عزیزش را ترک گفت و این واپسین وداع محمود طرزی بود با وطن آبایی و اجدادی اش.

طرزی هشت ماه در ایران اقامت داشت و بعداً با فامیل شاه امان الله برهسپار استانبول گردید. در استانبول جاییکه محمود طرزی عزیزترین روزگار زندگانی اش یعنی دوره جوانی را سپری کرده بود، به نوشتن خاطرات خود پرداخت. یادداشت ها او که به شکل کتابی نگارش یافته، قسمت اول آنرا تا زمان اخراج پدرش از افغانستان دربر میگیرد. وقتی برای نگارش قسمت بعدی آن یعنی سرگذشت خودش آماده گی گرفت در دبی درمانی سراغش آمد تا اینکه به تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۳۳ به عمر ۶۸ سالگی در اثر سرطان جگر در حال غر بست از وطن و در حالیکه همانند پدر سخت دلش برای برگشتن ب وطن می تپید، چشم از جهان فرو بست و قرار وصیت خودش در جوار زیسارت، ایرایوب انصاری به خاکش سپردند.

واما، آنچه به نام واپسین سخن میتوان گفت : محمود طرزی زور -  
 نالیست ورزیده و آگاه سیاست - مداری ، متبحر ، محضرت پر شور و  
 معلم بزرگ بود . هر نوشته اش خنجری بود که برسینه ارتجاع و  
 امپریالیزم فرو می نشست . طرزی با اینکه از طرفداران سر سخت  
 اتحاد جامعه اسلامی بود هیچگاه میهن خودش را و میهنپرستی را از  
 یاد نبرد او به مثابه يك وطن پرست آگاه به انسان و وطنش عشق میوززید  
 و آنانرا دوست میداشت . این دوستی از قماش انسانی دوستی  
 درویشانه ، نه ، بلکه دوستی يك مبارز يك انقلابی و يك عالم بود ،  
 و او میهنش را دوست میداشت و برای سر بلندی آن خواستار  
 تحقق يك آرمان عالی انسانی بود . او رسالت انسانی اش را فراموش  
 نکرد ، علیه هرگونه بیداد گری به پا خواست . در هر کجا کمبودی  
 را دریافت آنرا بر جسته ساخته انگشت انتقاد گذاشت ، موقف  
 بلند و مقام های دولتی هیچگاهی وی را از موضع انسانی اش دور  
 نداشت و سر تسلیم به این و آن فرود نیاورد . او گفت و نوشت  
 و به قول خودش « هر چه گفت از بهبود وطن گفت و هر چه نوشت  
 در مدافعه وطن نوشت ... » و یا :

« گه خوب و گهی زشت ، گهی نظم و گهی نثر  
 محمود همی (گفته) و قصدش (بده) خدمت »

پایان

مآخذی که در نگارش رساله حاضر مورد استفاده قرار گرفته اند:

۱- پراگنده ، مجموعه اشعار محمود طرزی . مطبعه عنایت ، کابل  
۱۲۹۴ .

۲- از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی ، محمود طرزی ، مطبعه  
عنایت، کابل . ۱۳۳۱ .

۳- مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه ، به کوشش  
روان فرمادی، مطبعه دولتی، کابل، ۱۳۵۵-۹۷-۱۲۹۰ ش .

۴- جنبش مشروطیت در افغانستان، استاد عبدالحی حبیبی ،  
مطبعه دولتی، کابل، ۱۳۶۰ .

۵- سیر ژورنالیزم در افغانستان، محمد کاظم آهنگ، از نشرات انجمن  
تاریخ ، ۱۳۴۰ .

۶- ادبیات معاصر دری از آغاز سده بیست ، دکتور اسدالله حبیب،  
چاپ گستر پوهنتون کابل، ۱۳۵۷ تاجنگ دوم جهانی .

۷- شماره های مختلف سراج الاخبار افغانیه .

۸- تاریخ معاصر افغانستان از استرداد استقلال تا انقلاب ثور .

